

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم سلام عليك و نجات ايامه:

معرفت نفس و انقلاب اسلامی، «افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه»

با حضور آدمی در زمین و شروع تاریخ حیات بشر، انسان به زیستی جدید اندیشید. حیاتی که بنابر شواهد با آغاز آدمی در زمین با توحید شروع شد و بسط حضور اجتماعی و بستر سلوک انسان را در دامن توحید بنا نهاد تا انسان خود را نه گسیخته از مبدا تکون بیابد و نه بریده از معاد به آغاز. انسان ظهوری بود از محبت و عشق تا زندگی را در دامن این عشق به سامان و سرانجام خود برساند و اینگونه بود که اولین انسان، کاملترین وجه و صفات و کمال را دارا بود تا انسانها با نظر به کاملترین ظهور، خود را به اصیلترین وجه انسانی خویش نزدیک کنند و حیات را در بستر دنیا به سوی عقبی تجربه کنند و برای این حیات نظرشان را به آن کاملترین وجه بیندازند تا نه درمانده شوند و نه وامانده. اساساً حیرت و سردرگمی انسان از زمانی آغاز شد که حیات را از بستر اصلی خود منحرف کرد و از نظر به وجه کاملترین انسان غفلت کرد، آن انسانی که نمایش اصیلترین بودن انسان در زمین بود. انسان در رجوع به هویت اصلی‌اش و حرکت از نقص به کمالش نظر به کمال مطلق دارد و این کمال مطلق در صورت کاملترین انسان که حقیقت اصیل خود است، ظهور خواهد کرد. چنانکه هر فرعی در رجوع به اصل و هر ذات غیر مستقلی، نظر به ذات مستقل دارد و هر تری به عین تری رجوع می‌کند و هر نیازی به نازی که بی‌نیاز است رجوع دارد. انسان نیز در گردونه حضور در این عالم هستی به عین هستی نظر دارد و آن جز وجه کمالی و بی‌نقص اصیل انسانی نخواهد بود، وجهی که کاملترین وجه است و صورتی که کاملترین صورت انسانی است تا انسان با نظر به آن خود را کامل کند که به آن عین الانسان یا انسان کامل گویند و این همانی است که مبدا حیات بشر و معاد انسان است. شروع و انجام انسان با نظر به اوست و گرنه انسان، انسان نخواهد شد. اما عصر نوزایی بشر بعد از رنسانس نگاهی دیگر را به انسان بخشید و او را در ساحتی دیگر اما بدون نظر به غایت‌اش به اراده‌های خودبنیاد رهنمون کرد، اراده‌هایی معطوف به خود بریده از خدا و ملکوت انسان. در این جا بود که انسان آن وجه یمینی‌اش را و آن ساحت قدسی‌اش را از دست داد (لوازم نگاه مکتب اوماننیست را امروز باید در تمدن و نظام‌های اجتماعی ی دنیا که بر پایه این تمدن بنا شده‌اند به مشاهده نشست) انسان را از دامن معنویتی که البته در غرب گرفتار مناسبات نمایشی و فساد شده بود کنار گذاشت و از یک درد، به آغوش دردهایی بدتر گرفتار شد و بشر امروز مولود همین بی‌خانمانی است که از رنسانس متولد شد. جدایی انسان از آسمان و ملکوت و توغل در زمین با شعارهای

اصلاحی و تزیینی که آزادی خود بنیادی به نام اومانیزم را برای انسان به ارمغان آورد اما نباید انسان را از نظر به اصیل‌ترین وجه انسان که کامل‌ترین صورت انسانی خودش بود به مزبله آزادی‌هایی انداخت که زمین را برای زندگی انسان‌ها تنگ کرد و انسان به محدوده خود راضی نشد و دست به دزدی و غارت فرهنگ‌ها و تمدن‌های انسانی برد و چه دزدی و غارتی بدتر از دزدی هویت اصیل انسانی و چه نکبتی بدتر از حیات متعفن دنیا که بستری برای کمالات اصیل انسان‌ها نشود و کرامت انسان در ارزش روحانی‌اش محک نخورد و زینت‌های طبیعت، معیار قیمت انسان باشد. سکولاریسم از همین جا پا گرفت، بنیان مکاتب اجتماعی بر پایه نگاهی است که به انسان‌ها می‌بخشد وقتی انسان را محور اندیشه‌های مطالعاتی خود قرار دادند و آن را بدون در نظر گرفتن ساحت روحانی‌اش معنا بخشیدند، دیگر جایی برای حضور دین در رفتارهای فردی و اجتماعی و حیات قدسی پیش روی بشر نمی‌ماند و این شروع عصری از انحطاط معنا و ظهور ارزش‌های بی‌مبنا و اصول انسانی بی‌بنیاد قرار گرفت که انسان را هر روز بیش از پیش در باتلاق شکوفایی خیالی عصر مدرن غرق کرد و انسان روز به روز ناراضی‌تر و ساعت به ساعت از محبت و عشق و ایثار و همدلی و همدمی و همراهی و همراهی دورتر و به ساحت کثرات موهوم خودساخته بشر، مأنوس‌تر کرد. توغل در کثرات وهمی که پایه تمدن غرب است رجوعی به ساحت وحدت ندارد چون اساساً ظهور این کثرات در تمدن غرب زاییده اعتبار خیالاتی بود که انسان خودبنیاد بنا نهاد و در آمال مدینه فاضله‌ای می‌گشت که انسان در آن به آرامش برسد اما به جنگ جهانی اول و دوم رسید با چیزی قریب به هفتاد میلیون کشته نگاهی که بشر امروز از خود می‌شناسد، نه آنی است که طلب فطری‌اش می‌خواهد، و نه آنی است که پیامبران مذکر آن بودند. بشر در این کثرت نمک‌گیر دنیا گرفتار سفره رنگین تمدنی شد که انسان برایش ابزار بود که انسان هم جزو همین سفره بود نه آنکه به سر این سفره دعوت شده باشد، خیر! انسان هم به پای نظام سرمایه‌داری این مکتب سر بریده شد. این جا بود که انقلاب اسلامی با سخنی نو و مکتبی جدید و حرف‌هایی اصیل پس از قرن‌ها و سال‌ها محجوریت انسان از معنا و معنویت در تاریخ ظهور کرد تا بر بلندای دست انسان‌های مستضعف و پا برهنه و کارد به استخوان رسیده مناسبات عالم غربی، سخنی در میان شرق و غرب عالم به میان آورد، تا نه شرق باشد و نه غرب و هم غرب غرب شود و هم شرق شرق و بنیادی در اندازد تا انسان خود مناسبات انسانی‌اش را در اصالت قدسی‌اش پی گیرد و معنا کند، نه از خود غافل شود و نه خدا را فراموش کند. و انسان بار دیگر متولد شد با تاریخی که ظهور خدا بود و افول استکبار.

انسان انقلاب اسلامی، انسانی است که هم سر به آسمان دارد و هم دست بر زمین، هم دل به زندگی دنیا دارد و هم میل به آبادانی آخرت، هم دنیا را می‌بیند و هم عقبی را. راحت بگویم انسان انقلاب اسلامی ذوالعینین است انسانی است جامع میان مشهود و محسوس، هم به غیب اعتقاد دارد و هم به شهادت نظر دارد. و ساحت شهادت را بی‌تدبیر از غیب نمی‌فهمد و تحلیل‌اش مرهون دست غیبی آسمان است که زمین را اگر آبادی است به مدبر توانایی محتاج است و او در این تدبیر، بی‌نیاز از او

نیست و برای تدبیر زمین دست توانای اوست که زمین را آباد می‌کند. و اینچنین است که خرمشهر را خدا آزاد می‌کند؛ بازی دراز را خدا تدبیر می‌کند؛ مهران را خدا آزاد می‌کند؛ شکست حصر آبادان را خدا می‌شکند؛ و جبهه را خدا اداره می‌کند. و آنی که جنگ را با ما شروع می‌کند دیوانه‌ایست که سنگی در چاه انداخته و فرار کرده است. امروز هم دقیقاً انقلاب اسلامی بر فراز همین اندیشه استوار ایستاده است و بر سر بنیادهای تمدنی دنیا فریاد می‌کشد و مدعی سخنانی است که بشر بیش از هر روز دیگر آماده شنیدن آن است. این بزرگ‌ترین جهاد تبیین است، تبیین گستره تمدنی که با انقلاب اسلامی آغاز شد و شروع طلوع انسانی که در عین فقر و وابستگی و ربط به حقیقت هستی می‌باشد. انسان انقلاب اسلامی، انسانی است که از طوق بندگی فرعونیت غرب گریخته است و آزادی را فریاد می‌زند اما آزادی از بندگی جنسی، آزادی از بردگی لذت‌های حسی، آزادی از انتخاب‌های انتخابی مناسبات غربی، انسانی که در عین حیات شهادت را انتخاب می‌کند تا بستر کمالی باشد برای قرب به خداوند و زمینه ای باشد برای سعادت و کمال انسانیت انسان‌ها. شهادت بار دیگر با انقلاب اسلامی به تاریخ ما بازگشت تا انسان بار دیگر شهادت را برای حیات بخشی به تاریخ انسان‌ها پیش روی خود حاضر ببیند و دست به انتخاب بین جان و مال بزند. جان را فدا کند تا اجتماع را جانانه کند آنچنان که شهادت حاج قاسم به حیات اجتماعی‌مان بخشید آنچنان که فاع مقدس به سراغ‌مان آمد با انسان‌هایی دیگر در برابر انسان غرب و امروز ما برای انسان سخن‌ها داریم و به دنبال فرصتی برای گوش‌هایی هستیم که آماده شنیدن این سخن تاریخی هستند.

انقلاب اسلامی، انسان را دعوت به کرامت بنیادین خودش کرد و این بود که غرب، انقلاب اسلامی را رقیب تمدنی خویش یافت و از بدو شروع حیات انقلاب اسلامی آن را جبهه اصلی تمدن غرب به حساب آورد. و امروز ما از هر روز در این جبهه قوی‌تر شده ایم و تمدن غرب ضعیف‌تر. نشانه‌های این ادعا آنچنان مشهود است که از بداهتش نیازمند به استدلال نیست. کافی است فریادهای انسان‌هایی را که از پوچی زمانه تاریخی خود به فریاد در آمده‌اند را بشنویم که این آن چیزی نبود که به دنبالش بودیم. آری، ضرورت فهم معرفت نفس امروز در دامن پر خیر انقلاب اسلامی از هر روز دیگر احساس می‌شود و برای هم سخنی با انسان چه سخنی بهتر از خود او و بودن و هستی اصیلی خودش؟ و مگر نزدیک تر از انسان به خودش سخنی در این تاریخ ما را برای گفتگو یاری می‌رساند تا به آن تمسک کنیم و با او هم کلام شویم و به او متذکر حقیقت اصیل جاودانه ای که با او همراه است شویم؟

معرفت نفس باب ورود انسان امروز تاریخ با حقیقت است و بهترین نحوه مواجهه این انسان با تاریخ. چرا که تاریخ گسسته از او نیست، سخنی رساتر از معرفت نفس نیست تا نهاد جان انسانی که به تخیل عالم غرب دچار است را از این خماری برهاند و مستی را به هوشیاری بدل کند. آری! امروز بیش از هر چیز انسان با خود غریبه است و مانوس به عالم بیرون از خود و این رسالت اصحاب آخرالزمانی مهدی (ارواحنا فداه) است تا انسان را به ساحت و لایه‌های غیبی و عمیق انسانی‌شان رهنمون کنند و او را با خودش آشتی دهند و به این قهر جبری تاریخ عالم غرب که به انسان هبه کرد

پایان دهند و اینجا شروعی است بر یک طلوعی که با بیداری انسانی دیگر پدید آمده و تازه این جاست که باب هزار حرف ناگفته و هزار سخن نشنفته به میان می‌آید و تازه می‌بایست با این آدم از آدمیت و رجوع آدمی به حقیقت الحقایق سخن گفت. معرفت نفس، همان بیرون‌کشیدن دفینه انسان امروزی است که منتظر شنیدن حرف‌هایی نو به طلب نهایی حضور خودش در تاریخ است و ما باید متذکر حقیقتی باشیم که با او و همراه او و درون جان اوست. از اینجا است که عارف روشن ضمیر و تاریخ ساز ما کتاب «مصباح الهدایه» را به میان آورد و این تحفه قدسی را در تاریخی رونمایی کرد که انسان از ساحت ولایی و قرب نهایی‌اش و اصالت و جاودانگی‌اش کوچانده بودند و تمدن مدرن آدمی را از عالمی که درونش بود به بیرون توهمی و تخیلی‌اش رهنمون می‌ساخت و آدمی در غربت غریب غربی‌اش محتاج نفس گرمی بود تا راه را نشان دهد و گوهر درونی‌اش را که گنجینه‌ای است برایش بر ملا کند تا ماورای آنچه که بوده و هست باشد و زندگی بسازد و حیف و صد حیف که این نفس قدسی را از تفسیر عرشی سوره حمد بازداشتند و مانع شدند و گرنه بنیان و بنیاد انقلاب اسلامی همانی بود که از حنجره ملکوتی پیر و مراد ما به گوش‌ها رسید و قرار بود انقلاب را در همان ساحت قدسی و بروزات توحیدی‌اش دنبال کنیم تا ذیل مدرنیته و عالم انسان غربی، ناگزیر از هزینه‌هایی که امروز به عنوان سرمایه‌هایی انسانی می‌دهیم نباشیم اما آن اندیشه راقی تاریخی در بستر زمانه زیست ما با دفاع مقدس ظهور یافت و انسان‌هایی در قامت الگوی تاریخ به میان آمدند. اما دیری نپایید که با شروع خیزی که دولت‌ها به سمت صنعتی‌شدن برداشتند و نگاهی که بایست هم پای توسعه و پیشرفت ذیل اندیشه الهیاتی و قدسی مکتبی‌مان رشد می‌کرد همراه نبود و ما به سرعت از آن اندیشه بنیانی و مکتبی فاصله گرفتیم و در رسیدن به ساحت تاریخ غرب حتی از ترجمه الهیاتی غرب و عالم مدرن نیز دریغ نکردیم و بجای آنکه فهم تاریخی‌مان را در تعالی و پیشرفت صنعتی‌مان با بنیان اندیشه معارفی و مکتبی خودمان دنبال کنیم به هوس کام پیشرفت از هیچ دستاورد ساحت مدرن کوتاه نیامدیم. آری! انسان امروزی ما ثمره جدالی است تاریخی که از سویی در گیر و دار فرهنگی اصیل است اما از سوی دیگر درگیر مناسبات و لوازم عالم مدرن و اندیشه لیبرال و چاره این گمگشتگی چیست جز معرفتی اصیل که عالی‌ترین نحوه شناخت را به انسان می‌بخشد و او را بجای آنکه در ذیل تاریخ مدرن و توسعه معنا کند و فهم ابزاری و مکانیکی از انسان به ما بدهد، غرب را در تسخیر تاریخ قدسی قرار می‌دهد و تمدن دیگری را پایه‌ریزی می‌کند. کتاب‌هایی که در این تاریخ به میان آمد بعد از «مصباح الهدایه» و «رساله الولایه» علامه طباطبایی نشان از ظرفیتی بود که در تاریخ با انسان آخرالزمان به صحنه آمده است و انسان‌ها به کمتر از این معارف ناب قانع نخواهند شد و تشنگی و عطش تاریخی آدمی جز معرفت نفس فروکش نخواهد کرد، و ما می‌بوس و طلبی بس وسیع در مقابل این انسان که جز با تفرج در صنع تاریخ انقلاب اسلامی آرام نخواهد گرفت و بهترین مسیر و آسان‌ترین راه و کوتاه‌ترین روش برای انسان این عصر «معرفت نفس» است. باید به گفتگویی دیگر از جنسی دیگر با انسان امروزی اندیشد، انسانی که به شدت عجز و ظلوم است و عمیقاً بی‌نهایت طلب و کمال‌جو و

بی‌حوصله! نزدیک‌ترین راه برای گفتگو و کم‌مؤنه‌ترین راه برای متذکر شدن او و روبرویی و مواجهه با این انسان نزدیک‌ترین مسیری است که خودش باشد و از خودش آغاز شود و او را با خودش در درون درگیر کند و مواجهه‌ای باشد با ابعاد وسیع و پنهانی که بس وسیع است و سرآغازی شود برای آن طلب‌نهایی و اشتهایی بی‌نهایت طلب و لذت‌جویی او. در معرفت نفس دقیقاً در نهان و پنهان، متوجه به لایه‌های انسان است و می‌تواند گره‌کور ابعاد انسان را به روی او بگشاید و او را آرام کند و کوره‌راه‌های تاریخ را به روشنی‌گاه مبدل کند و این جز با معرفت نفس محقق نخواهد شد.

سخن از این باب و از این طریق بسیار است و پایان‌ناپذیر اما این آغازی است بر شروع سخنانی که الحمدلله آغاز شده است و باید به تفصیل بیاید بیش از آنی که بود و معرفت نفسی در وسط میدان تاریخی، نه در کنج خلوت مدرسه و نه در مسجد و می‌خانه! بلکه باید بازاری شود و ادمی و عالمی را فرا گیرد تا آدم‌ها در فضای تاریخ معرفت نفس تنفس کنند و فضای اجتماع را بسازد و تحول انفسی در ساحت ساختارها و اجتماعات بشود و نه در منبر و مدرسه.

معرفت نفس اگر ساختار اجتماعی پیدا نکند و تاریخی نشود در کنج پستوی مدارس چیزی جز بحث آکادمیک و خشک درسی نخواهد بود. بایست از دل معرفت نفس جهادسازندگی بیرون بیاید باید معرفت نفس منجر به حسن باقری شود در طرح‌ها و ساختارهای اجتماعی امروزی‌مان باید منجر به روایت فتح آوینی شود. ما یکبار در یک میدان ۸ ساله این را چشیده‌ایم اما امروز باید برای تحقق تاریخ و عینی آن در دل ساختار تاریخ‌مان در افقی تمدنی پیگیر شویم. و ما می‌توانیم..... نمونه‌ای از احادیث در این باب هست که خوب است در یک نگاهی جدید از آن‌ها بحث کرد و فقط از باب نمونه برخی را برای تنویر قلب‌ها می‌آوریم این چند حدیث را از غرر و درر آمدی یاد شده نقل می‌کنیم:

اعظم الجهل الجهل الانسان امر نفسه. (بزرگترین نادانی، نادانی انسان در کار نفس خودش است). اعظم الحکمة معرفة الانسان نفسه و وقوفه عند قدره (بزرگترین دانش خودشناسی است و وقوف انسان نزد قدر و اندازه اش). افضل العقل معرفة المرأ بنفسه (معرفة الانسان نفسه، نسخة) فمن عرف نفسه عقل و من جهلها ضل. (برترین خرد شناسایی آدمی به نفس خود است پس هر که خود را شناخت با خرد است و آنکه خود را شناخت گمراه است). اکثر الناس معرفة لنفسه أخوفهم لربه. العارف من عرف نفسه فأعتقها و نزهها عن كل ما يبعتها (عارف کسی است که نفس خود را شناخت و آن را آزاد کرد و از هر چه که دورش می‌کند پاک گردانید). الكيس من عرف نفسه و أخلص أعماله (زیرک کسی است که خود را شناخت و کارهایش را خالص گردانید). المعرفة بالنفس انفع المعرفتين (معرفت نفس نافعترین دو معرفت است- معرفت آفاق و معرفت انفس، سنبهیم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم-). ان النفس لجوهرة ثمينة من صانها رفعها و من ابتذلها وضعها. عجبت لمن ينشد ضالته و قد أضل نفسه فلا يطلبها (در شگفتم از کسی که گمشده خود را می‌جوید و خودش را گم کرده و نمی‌جوید). عجبت لمن يجهل نفسه كيف يعرف ربه (در شگفتم از کسی که جاهل به خود است، چگونه می‌خواهد عارف به ربش شود؟) غاية المعرفة أن يعرف المرأ نفسه. (غایت معرفت این است که آدمی خود را بشناسد).

کفی بالمرأ جهلاً أن یجهل نفسه. کفی بالمرأ معرفة أن یعرف نفسه. کیف یعرف غیره من یجهل نفسه. (کسی که از خود آگاهی ندارد، چگونه از دیگری آگاهی می‌یابد). لا تجهل نفسک فان الجاهل معرفة نفسه جاهل بكل شیء. معرفة النفس انفع المعارف (خودشناسی سودمندترین شناسائیه‌ها است). کح- من جهل نفسه أهملها. (کسی نفس خود را نشناسد آن را مهمل می‌گذارد). کط- من جهل نفسه کان بغیره (بغیره نفسه- نسخه) أجهل. ل- من عرف نفسه تجرد. لا- من عرف نفسه جاهدھا. (هر کس نفس خود را شناخت با آن مجاهده می‌کند). با عرض پوزش از اسائه ادب محضر استاد عزیز و ائتلاف وقت شریفان بابت مطالعه ی این وجیزه غیر از آیات و روایات شریف.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: هر اندازه در فرازهای مختلف سخنان فوق بیشتر تأمل نمودم، بیشتر به این نتیجه رسیدم که یک دائرة المعارف سخن در این متن نهفته است و طوری از ضرورت «معرفت نفس» سخن به میان آمده که حقیقتاً باید در نظر به «معرفت نفس» با جدّیتی بسی عمیق و گسترده به آن نظر کرد. در این کلمات با انسانی حکیم روبه‌رو هستیم که حقیقتاً از خصوصیات انسان جدید با ما سخن می‌گوید و اینکه با کدام سبک و روش می‌توان با او به گفتگو نشست؟ بنده نویسنده این سخنان را نمی‌شناسم ولی چه اندازه او را در گفتار و سخنانش آشنای جان خود یافته‌ام. پیشنهاد بنده آن است که رفقا نه تنها این سخنان را چندین مرتبه بخوانند، بلکه چه خوب است در جمع دوستان در مورد آن گفتگو کنند تا معرفت نفسی مدّ نظرشان آید که به گفته ایشان، حضور تاریخی شهید حسن باقری معنا شود و یا منجر به «روایت فتح» شهید آوینی گردد به همان معنایی که حضرت آیت الحقّ علامه طباطبایی به این نتیجه رسیدند که بگویند روش ما «معرفت نفس» است. آن معرفت نفسی که علامه از طریق آن معنی مواجهه با انسان جدید را پیش آوردند. موفق باشید